

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض کردیم که یکی از شرایط صحت عقد بیع تنجیز می باشد تجیز که در مقابل تعلیق است به معنای رها و بدون قید بودن است و تعلیق که به معنای تقیید است در جایی صادق است که شئی دارای وجود وسیع و به نحو کلی باشد مثل : أعتق رقبة مؤمنة که در اینجا مؤمنة تقیید است زیرا رقبة أعم از کافره و مؤمنه می باشد پس تعلیق همیشه در جایی به کار برده می شود که اصل معنی وسعت داشته باشد .

بحث تنجیز و مانعیت تعلیق بسیار بحث مهمی می باشد لذا شیخ انصاری (ره) فرموده : « ربّما يتوهم أنّ الوجه في اعتبار التنجيز هو عدم قابلية الإنشاء للتعليق » ، و آقای خوئی نیز در مصباح الفقه جلد ۳ ص ۶۶ فرموده : « الوجه الثاني : أنّ التعليق في العقود أمر غير معقول ، و عندئذ لا يوجد عقدٌ تعلیقی في الخارج لكي يبحث عن صحته و فساده ، فلا بد من ايجاده منجزاً . و يتوجه عليه : أنّ المستحيل إنّما هو التعليق في الإنشاء بديهية أنّ الإنشاء بأيّ معنی كان قد فرض وجوده في الخارج ، و عليه فلا يعقل تعليقه على شيء ما ، لأنّ ما وجد في الخارج يمتنع عدمه ، فكيف يمكن أن يكون موجوداً على تقدير و معدوماً على تقدير آخر » .

خوب و اما مرحوم میرزای نائینی با قاطعیت قائل است که انشاء قابل تعلیق نمی باشد ، مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی در ص ۲۹۲ از جلد ۱ تقریراتی که بر درس استادش میرزای نائینی نوشته فرموده انشاء قابل تعلیق نیست و همین طور شخصی به نام کاظمی در تقریرات درس میرزای نائینی فرموده که میرزا قائل است که انشاء قابل تعلیق و تقیید نیست یعنی هر بیعی محتاج به انشاء است و انشاء نیز قابل تعلیق نیست پس بیع تعلیقی اصلاً محقق نمی شود .

اگر خاطرتان باشد در جلد اول کفایه در بحث مقدمه واجب یکی از بحث ها در واجب مشروط است که واجب مشروط به چه

معنایی می باشد؟ آیا وجوب مشروط است یا واجب؟ که مرحوم آخوند اختیار کرده که در : إن جائك زيدٌ فأكرمه ، شرط وجزاء فأكرمه یعنی وجوب اكرام را اقتضاء می کنند پس شرط در اینجا شرط وجوب است و تا شرط حاصل نشود وجوبی نیست ، در مقابل شیخ ابوالقاسم نوری در مطارح الأنظار نقل کرده که شیخ اعظم انصاری (ره) در درسشان فرموده اند که شرط مال واجب نه مال وجوب و تقریباً واجب مشروط را به واجب معلق برگردانده ، خلاصه اینکه این بحثی که می خواهیم آغاز کنیم از چند جهت با بحثهای اصولی ارتباط دارد و حضرت امام (ره) با نظر به این بحثها در اول بحث تنجیز (جلد ۱ کتاب بیع ص ۳۴۷) فرموده : « مسألة في اعتبار التنجيز في العقود : و ممّا نقل اعتباره عن جمع التنجيز ، قالوا : فالتعليق في العقود و ما بحكمه موجب للبطان . و ما يمكن أن يتشبت به في وجه الاعتبار ، ما قيل في امتناع الواجب المشروط ؛ بحيث يرجع الشرط إلى الهيئة :

تارة : بأنّ الهيئات حروف ، لا يعقل تعليقها بشيء ؛ للزوم لحاظ المعنى الآلى استقلالاً ( یعنی هم مستلزم لحاظ هیئت آلیاً است چونکه معنی حرفی دارد و هم مستلزم لحاظ هیئت اسقلالياً است چونکه می خواهیم آن را معلق کنیم ) .

و أخرى : بأنّ الحروف و منها الهيئات معان جزئیة ؛ لما حقّق من خصوص الموضوع له فيها ، و الجزئی غیر قابل للتقييد و التعليق ( یعنی چونکه جزئی در خارج وجود پیدا کرده لذا دیگر قابل تقیید و تعلیق نیست ) .

و ثالثة : بأنّ الهيئات بما أنّها حروف إيجادية لا حكائية ، تكون آلة لإيجاد المادة اعتباراً ، و الإيجاد كالوجود غير قابل للتعليق ؛ فإنّ الوجود و الإيجاد تكوينياً كانا أو اعتبارياً يستحيل تعليقهما » این کلام حضرت امام (ره) و اشکالات ایشان بود که به عرضستان رسید .

خوب و اما اولین مطلبی که در اینجا لازم است ذکر شود کیفیت وضع حروف می باشد چونکه مرحوم آخوند قائل بوده که لحاظ حروف در استعمال لحاظ آلی است و تعلیق مستلزم لحاظ استقلالی می باشد لذا محال است که شیء واحد در استعمال واحد مورد دلحاظ ( آلی و استقلالی ) واقع شود بنابراین ما ناچاریم که

معنای خاصی دارند مثل : رأیتُ زیداً فی الدار که « فی » ارتباط بین زید و دار را نشان می دهد و می گوید که ارتباط بین زید و دار ارتباط ظرفیت است یعنی زید مظرّف است و دار ظرف می باشد و یا مثلاً در فارسی نیز من به معنای از می باشد بنابراین حروف خودشان معنای ماهوی و جوهری خاصی دارند و اینطور نیست که اسماء و حروف معنای واحدی داشته باشند و فقط تفاوتشان در کیفیت لحاظ باشد لذا کلام مرحوم آخوند مردود است و اساتید ما مثل امام(ره) و آقای بروجردی کلام ایشان را نپذیرفته اند و مانیز کلام آخوند را نمی توانیم بپذیریم زیرا همانطور که عرض شد یک فرق ماهوی و جوهری مابین معنای اسمی و معنای حرفی وجود دارد و چنانکه در خارج با هم فرق دارند در الفاظ موضوعّ له نیز با هم فرق دارند و ما قبلاً عرض کردیم که موجودات در خارج تقسیمات مختلفی ( جواهر ، اعراض و موجود اعتباری و...) دارند ، و اما در مانحن فیه نیز هیئت معنای حرفی دارد و همان ربط را نشان می دهد مثلاً وقتی می گوئیم بعثُ ، بیع یک معنای اسمی است ولی هیئت که ربط خریدار به فروشنده و بالعکس را نشان می دهد همان معنای حرفی می باشد .

خوب و اما آنچه که تا اینجا برای ما ثابت شد این است که هیئات معنایشان معنای حرفی است و مرحوم آخوند فرمودند که تعلیق در حروف جائز نیست زیرا تعلیق احتیاج به لحاظ استقلالی دارد در حالی که حروف لحاظشان آلی می باشد که البته ما این کلام آخوند را قبول نکردیم بلکه گفتیم هر دو معنا ملحوظ هستند منتهی مستعملّ فیه و موضوع له فرق دارد .

حالا ما باید ببینیم که آیا تعلیق در حروف و إنشاء و امثال ذلک وجود دارد یا نه؟ حضرت امام(ره) کتابی در اصول فقه دارند به نام مناهج الوصول فی علم الأصول که در ص ۳۵۱ از جلد اول آن تمام بحث هایی که إنشاء الله تعالی در چند روز آینده درباره تعلیق در حروف و إنشاء و غیره انجام خواهیم داد ذکر شده است که شما مراجعه و مطالعه کنید تا فردا....

والحمد لله رب العالمین وصلّ الله علی

محمد و آله الطاهرين

کیفیت وضع حروف را بفهمیم و بدانیم که حروف چطور و برای چه معنایی وضع شده اند؟ . بین اسم و فعل و حرف در وضع تفاوت وجود دارد ، اسم معنای مستقل دارد اعم از اینکه علم برای شخصی باشد یا اسم جنس و اما فعل دو جنبه دارد ؛ یک جنبه آن حاکی از مبدأ و مصدر است مثل ضربتُ که ضرب را می گوید و جنبه دیگر فعل یک هیئتی دارد که آن هیئت معنای حرفی دارد پس وضع اسم و فعل معلوم است ولی ما باید ببینیم که کیفیت وضع حروف چگونه است و برای چه معنایی وضع شده اند؟ . سه قول در کیفیت وضع حروف وجود دارد ؛ قول اول اینکه وضع عام است ( معنای متصوّر عند الوضع عام ) ولی موضوعّ له خاص است مثل سرتُ من البصرة إلى الكوفة و هكذا ، که جماعتی منهم سیدالشریف اینطور قائل شده اند .

قول دوم اینکه وضع عام است و موضوعّ له نیز عام است ولی مستعملّ فیه خاص است مثل مجازات یعنی در رأیتُ أسداً یرمی موضوع له حیوان مقترس است ولی مستعملّ فیه زید است که اسد را در رجل شجاع استعمال کرده است ، این قول منسوب به تفتازانی می باشد .

قول سوم که مختار مرحوم آخوند نیز می باشد این است که وضع عام است و موضوع له نیز عام است و مستعملّ فیه نیز عام می باشد مثل اسماء یعنی آخوند می خواهند بفهمند که در موضوعّ له و معنا بین اسماء اجناس و حروف فرقی نیست بلکه تفاوت در کیفیت لحاظ می باشد یعنی اگر معنا را مستقلاً لحاظ کردیم می شود اسم ولی اگر معنی را آلیاً لحاظ کنیم می شود حرف ، به عبارت دیگر ما دوجور به آینه نگاه می کنیم ؛ گاهی نگاه می کنیم که خودمان را ببینیم که در اینصورت نگاهمان به آینه نگاه آلی می باشد اما گاهی برای خریدن آینه به بازار می رویم و با دقت به آن نگاه می کنیم که در اینصورت نگاهمان به آینه نگاه استقلالی می باشد ، بنابراین مرحوم آخوند قائل است که در اسماء و حروف معنی واحد است مثل من و معنای ابتداء ، منتهی اگر ابتدا را مستقلاً لحاظ کنیم می شود اسم مثل : الإبتداء خیرٌ من الإنتهاء اما اگر ابتدا را با من لحاظ کردیم لحاظش آلی و حرف می شود پس تفاوت بین اسم و حرف در کیفیت وضعشان می باشد نه در معنایشان ، البته به این حرف مرحوم آخوند اشکالات متعددی شده و بنده نیز به این کلام ایشان اشکال دارم زیرا واقعاً معنای من با معنای الإبتداء فرق ماهوی و جوهری دارد و در هر لغت حروف